

تأملی در باب اخلاق و هنر



دکتر محمد اخگری
پژوهشگر و استاد دانشگاه

در آمد

در باب اخلاق و هنر سخن بسیار رفته و مناقشات و مجادلات فراوانی درباره این دو در طول تاریخ اندیشه بشر رخ داده است، برخی بر آن بوده اند که هنر، خلاقیت آزاد و آفرینشگری هنرمند است و اخلاق به گونه ای هنر را محدود می سازد و لذا هنر و اخلاق راه و روشی جداگانه می پیمایند. از دیگر سوی برخی هنری را متعالی دانسته و ستوده اند که در جهت رشد و تعالی بشر باشد که از منظر آنان هنر با اخلاق پیوندی ناگسستنی می یابد. علاوه بر این درباره آنکه آیا زیبایی با اخلاق

نیز رابطه دارد و آیا اخلاق پستدیده در ساحت زیبایی به شمار است، بحث های فراوان رفته که در این نوشتار به اجمال بدان ها می پردازیم.

بسیاری از حکما و فلاسفه هنگامی که سخن از هنر می رود این موضوع را با زیبایی پیوند می دهند. افلاطون برای زیبایی سرچشمه ای سرمدی قائل است. ایده زیبایی مطلق از نظر او ایده پدیده های وابسته به کل است. زیبایی از نگاه افلاطون، زیبایی طبیعی است که در آن ایده زیبایی بیان شده است، هنر نیز تقلید از طبیعت است. دنیای ایده ها مظهر کمال است و نظامی هماهنگ دارد. زیبایی در مکالمه های افلاطون فقط در آثار هنری مجسم نمی شود. آنچه ما امروز اثر هنری می خوانیم برای افلاطون یکی از نتیجه های کار و تولید آدمی است که در حد «تخنه» (Tekhne) یا فن جای می گرفت و هیچ تفاوتی با دیگر فرآورده های فن آوری انسانی نداشت. افلاطون بارها در آثارش زیبایی را از دیدگاه سودمندی بررسی کرده است. در رساله «ضیافت»، افلاطون زیبایی را با عشق توصیف می کند و آن را معلول عشق می خواند. به نظر افلاطون هنر و آفرینش زیبایی محصول از خود به در شدگی هنرمند در لحظه آفرینش هنری است. در آثار افلاطون برداشتی کارکردگرا از اثر هنری ارائه می گردد به همین سبب اثر هنری بر اساس سود و زیانش مورد داوری قرار می گیرد. افلاطون معتقد است که شاعر (هنرمند) باید در اشعار خود مصلحتی را بیاورد که به حکم قانون، شایسته و زیبا و خوب باشد.

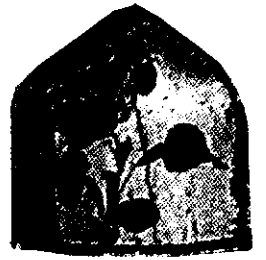
یکی از حکمای باستان که از نظر اخلاقی به موضوع هنر می نگرد، سقراط است. او معتقد است که انسان به دنبال زیبایی روح و فضیلت است. از این رو در اندیشه سقراط وحدت زیبایی و نیکی نمود یافته است. از نظر سقراط زیبایی چیزی است که سودمند باشد و به همین سبب در دوره باستان از همه مهارت ها ذیل عنوان «تخنه» به معنای هنر یاد می شود.

ارسطو نیز در کتاب «فن شعر» به موضوع هنر می پردازد. از نظر ارسطو، هنر تقلید زیبایی طبیعت و یک فرآیند آفرینندگی است. در هنر باید واقعیت چنان مانده سازی شود که توهم خود واقعیت را برانگیزد. از منظر ارسطو، هنر یک نیروی خاص تولیدی است که خرد راهبر آن است. ارسطو هنر را نتیجه خرد می داند بنابر این هنر آفرینش عقلانی چیزی بر اساس هدفی است.

سقراط، افلاطون و ارسطو بر نظم و تناسب در اثر هنری تأکید دارند و اثر هنری را خواه تقلیدی از تقلید ایده باشد- آن گونه که افلاطون معتقد است- خواه بازآفرینی و بازسازی بخردانه باشد- آن گونه که ارسطو می انگارد- با سودمندی و نیکی پیوند می دهند و بنابر این در نزد آنان به نوعی هنر با اخلاق گره می خورد. فلوطین نیز که از حکمای باستان به شمار می رود، در این موضوع با آنان هم داستان است که زیبایی و نیکی عین یکدیگرند. او زیبایی را با روح انسانی ممزوج می داند و زیبایی را زندگی راستین روح می شناسد و معتقد است برای دست یابی به زیبایی و نیکی، هنرمند باید سالک درون خویش گردد و تا روح را از آلودگی ها پاک نکند و صیقل ندهد و در آینه روح تأمل ننماید، صفایی حاصل نگردد و زیبایی را نخواهد دید. بنابر این از دیدگاه وی نیز هنر با اخلاق و عرفان پیوند می خورد.

از منظر متفکران قرون وسطی نیز میان زیبایی و نیکی رابطه ای مستحکم برقرار بود، هرچند برخی از متفکران این دوره میان زیبایی و نیکی تمایز قائل می شدند. رابرت گروستسته (Robert Grosseteste) زیبایی را به خدا نسبت می داد و می نوشت: چنانچه کسی خواهان دست یافتن به زیبایی و نیکی





تدابیر را برانگیزد و تربیت کند. مندلسن (۱۷۲۹-۸۶) نیز همین عقیده را دارد. به عقیده وی هنر زیبایی را که با احساس مبهمی ادراک می‌گردد، به مرحله شئی حقیقی و خوب ترفیع می‌دهد. لیکن منظور از هنر، کمال اخلاقی است.

جریانات ادبی در دوران پس از روشنگری یعنی قرون هفدهم و هجدهم نیز از این اندیشه‌ها درباب هنر و اخلاق متأثر بودند. کلاسیک‌ها شاعران و نویسندگان را دعوت می‌کردند تا آثار خود را در خدمت اجتماع و اخلاق و پیشرفت اندیشه بشری بگمارند و هنر را وسیله ای برای راهبری بشر می‌دانستند. اما در مقابل این گروه و اندیشه آنان در همین دوران نظریه ای مطرح گردید که بیشتر در مکتب پارناس نمود پیدا کرد. بنجامین کنستان نخستین کسی است که در یادداشت‌های خود در فوریه سال ۱۸۰۴ هنر را برای هنر و بدون هدف توصیف می‌کند. حداقل دو شرط از چهار شرطی که کانت برای زیبایی بیان کرده بود، بنیان و اساس عقیده "هنر برای هنر" بود. یکی از شرایط زیبایی از نظر کانت آن بود که لذت حاصله از درک شئی خالی از هرگونه نفع و غرض باشد. شرط دیگر آن بود که غایت بدون غایت باشد. یعنی متناسب بودن یک اثر با مقصود، بی آنکه هدف و غایتی در میان باشد.

بندتو کروچه فیلسوف ایتالیایی نیز در کتاب خود با عنوان «کلیات زیبایی شناسی» می‌کوشد تا میان اخلاق و هنر تمایز قائل شود. او هنر را شهود معنا می‌کند اما مراد او از شهود متفاوت از آن چیزی است که عرفا بدان معتقدند. او در این باره می‌نویسد: این تعریف که هنر عبارت از شهود است متضمن یک نفی دیگر نیز هست. به این معنی که اگر هنر را شهود بدانیم و اگر شهود را معادل معنی اصلی کلمه تئوریایه معنای تماشا و مشاهده تلقی کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که خاصیت هنر سودمند بودن آن است، زیرا نتیجه ای که از یک چیز سودمند حاصل می‌شود به نتیجه جلب لذت و دور کردن رنج است و حال آنکه هنر ذاتاً هیچ ارتباطی با مفید بودن و یا با خوشی و رنج ندارد. کروچه سپس به شکلی واضح تر جدایی هنر را از عمل اخلاقی بیان می‌کند: این تعریف

باشد، باید گفت که زیبایی و نیکی هردو یک چیز واحد است. خدای متعال نیکو نامیده می‌شود زیرا که به هر چیز هستی عنایت می‌کند و از آن‌جا که نیکوست، پیوسته می‌افزاید، تکامل می‌بخشد و محفوظ نگاه می‌دارد. اما خدای متعال هم‌زمان، در هر چیزی زیباست و این چیزها خواه به تنهایی و خواه در کنار هم زیبا هستند. از منظر متفکران قرون وسطی، زیبایی کامل و ماورای طبیعی، خداست و شناخت زیبای کامل و مطلق ما را به عقل نزدیک می‌کند.

در دوران جدید نیز برخی از تعاریف حکمای باستان درباره زیبایی و هنر مورد استفاده قرار گرفت. به عنوان مثال در نظر باوم گارتن (Baum Garten) که بنیان‌گذار زیبایی شناسی خوانده می‌شود، زیبایی با توازن بین نظام اجزا نسبت دارد و عالی‌ترین تحقق زیبایی در طبیعت است و تقلید از طبیعت عالی‌ترین مسئله هنر است.

پس از رنسانس، انسان به عنوان محور هستی مطرح شد. از این رو نگاه به زیبایی نیز تغییر یافت. این تغییر نگرش بدان معنا بود که سه حوزه حقیقت، نیکی و زیبایی از یکدیگر جدا و مستقل شدند.

ایمانوئل کانت فیلسوف معروف آلمانی که نظریات او درباب زیبایی تا روزگار ما نیز تأثیر گذار بوده اند، زیبایی را این‌گونه تعریف می‌کند:

"زیبا آن است که لذتی را بیافریند رها از بهره و سود، بی مفهوم و همگانی که چون غایتی بی هدف باشد."

کانت میان امر مطبوع، امر خیر و امر زیبا تفاوت قائل می‌شود و بدین شیوه میان هنر و اخلاق جدایی می‌افکند. البته در میان اندیشمندان این دوره بودند کسانی که منظور از هنر را "نیکی" می‌دانستند و میان هنر و اخلاق پیوند برقرار می‌نمودند. زولتسر (۱۷۲۰-۸۹) می‌گوید: تنها آن چیز که متضمن خوب است، می‌تواند به عنوان زیبا شناخته شود. به عقیده او هدف تمام زندگی بشریت، خوبی حیات اجتماعی است. این خوبی، از راه آرا و تدابیر اخلاقی به دست می‌آید و هنر بایستی تابع این مقصد باشد. زیبایی آن است که این آرا و

که هنر عبارت از شهود است، متضمن نفی سوم هم هست. به این معنی که هنر یک عمل اخلاقی نیست. اخلاق یک نوع عمل است که هر چند با لذت و سودمندی و رنج ملازمه دارد ولیکن عین چیز سودمند یا لذت بخش نیست بلکه در یک دایره معنوی بالاتری دور می‌زند و حال آنکه شهود یک عمل نظری و بنابراین نقطه مقابل کار عملی است. کروچه اراده نیکو را شرط هنرمندی نمی‌داند و لذا قضاوت اخلاقی را درباره آن نمی‌پذیرد.

بنابر آنچه گفته شد می‌توان رویکرد متفکران غربی را نسبت به مقوله اخلاق و هنر و رابطه آنها با یکدیگر به دو دسته تقسیم کرد. برخی از این متفکران تنها بر وجه لذت جویی هنر تأکید می‌کنند و زیبایی را از نیکی و اخلاق جدا می‌دانند، اما برخی دیگر اخلاق را با هنر مرتبط می‌دانند و معتقدند هنر یکی از وسایل ارتباط انسان‌ها با یکدیگر و از موجبات ترقی آنها یعنی پیشرفت به سوی کمال است، از این رو هنر نمی‌تواند بی هدف باشد و رسالت دارد. تولستوی در کتاب "هنر چیست؟" فصلی را به محتوای اثر هنری اختصاص می‌دهد و می‌نویسد هنر واسطه انتقال احساسات میان نسل‌های مختلف است و ارائه احساسات بهتری که برای نیکبختی بشر کاربرد داشته باشند، رسالت هنر است. بنابر این هر اندازه محتوای هنر بهتر باشد، به همان نسبت نیز این رسالت را بهتر انجام می‌دهد. تولستوی ارزیابی این احساسات خوب و بد را بر عهده شعور دینی می‌گذارد. تولستوی در باره مسیح هنر نیز به موضوع اخلاق می‌پردازد و می‌نویسد: نتیجه ارتباط غلط هنر با جامعه آن

است که چون افراد طبقات عالی به پیش از پیش به تضاد بین زیبایی و خوبی برخوردند، زیبایی را به عنوان کمال مطلوب شناخته‌اند و بدین‌سان خود را از چنگ تقاضاهای اخلاق رها کرده‌اند. این افراد به جای آنکه هنر خود را که نه و منسوخ بدانند، اخلاق را منسوخ می‌دانند. او افرادی همچون اسکار وایلد را که با نفی اخلاق و ستایش هرزگی و فسق آن را به عنوان موضوع و مایه آثار خود برگزیده‌اند، نکوهش می‌کند.

درباره زیبایی و هنر اندیشمندان و فلاسفه اسلامی نیز سخن گفته

اند و زیبایی را به زیبایی مطلق نسبت داده‌اند. فارابی در این باره می‌نویسد: "جمال و بهاء و زینت در هر موجودی به این است که برترین وجود ممکن درباره او اعطا شده باشد و به کمالات ممکن وجودی نایل شود. و چون بیان شد که وجود موجود نخست‌بهرترین موجودات است، بنابراین، جمال و زینت وی، هر نوع زیبایی و زینتی را در پرتو خود محو می‌نماید و همین‌طور است وضع جمال و بهاء ذاتی او که وجود آنها وجود ذاتی و از راه تعقل او است ذات خود را." (۱)

هنر در نزد عرفا و اندیشمندان ایرانی معنایی فراتر از معنای امروزی آن داشته است و در سخن برخی از متفکران ایرانی معنای هنر با سجایای اخلاقی یکسان گرفته شده است. فردوسی در اشعار خود، هنر را شجاعت می‌داند و حافظ نیز تقوی و دانش را هنر می‌شمارد:

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایدهش

در ادبیات عرفانی نیز هنر به معنای کمال و تقوی و انسانیت است. مولانا می‌سراید:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

خواجه عبدالله انصاری نیز، تزیین را به هنری پاک کننده تعبیر کرده است:

«و یزکیکم» و شما را هنری و پاک می‌کند.

بنابراین روشن می‌شود که اندیشمندان مسلمان، هنر را به معنای عام کلمه به کار برده‌اند و در تفسیر آن از لفظ جمال و حسن با استناد به حدیث نبوی "ان الله جمیل و یحب الجمال" بهره گرفته‌اند، که این الفاظ با هنر عام ارتباط می‌یابد و ارتباطی مستحکم با اخلاق دارد. اندیشمندان اسلامی اخلاق عالی به انسانی را نیز در شمار زیبایی قرار می‌دهند و معتقدند که زیبایی‌های معقول نیز به مانند زیبایی‌های محسوس و حتی بیشتر از آنها در انسان ایجاد لذت می‌کنند. علامه جعفری علت جدایی زیبایی از اخلاق را در نزد برخی از متفکران غربی ناشی از حس گرای افراطی می‌داند که آنها کوشیده‌اند وجود هر چیز حتی زیبایی را در محسوسات ختم کنند. حال آنکه به اعتقاد وی، حقیقت زیبایی امری معقول است. شهید مطهری نیز معتقد است که اخلاق مربوط به روح زیباست و باید حس زیبایی را در بشر پرورش داد، چرا که چنانچه بشر زیبایی مکارم اخلاق و اخلاق کریمانه و بزرگواری را حس کند، دروغ نمی‌گوید و خیانت نمی‌کند. علت اینکه بعضی افراد دروغ می‌گویند این است که زیبایی راستی را درک نکرده‌اند، علت اینکه بشر خیانت می‌کند این است که زیبایی امانت داری را درک نکرده است. باید ذوق زیبایی او را پرورش داد تا گذشته از زیبایی‌های محسوس، زیبایی‌های معقول و معنوی را هم درک کند.

مطهری به جنبه‌های ذوقی و لذت بخش هنر نیز توجه کرده است. به اعتقاد وی انسان از راه هنر است که احساسات و عواطف و ادراکات و آرزوهای خود را به نمایش می‌گذارد. در باور مطهری زیبایی برای انسان موضوعیت دارد. لذت جویی از عوامل توجه انسان به زیبایی است. انسان زیبایی‌های طبیعت را دوست دارد و از دیدن آب صاف و زلال، دریا، منظره‌های خیلی عالی، طبیعی، آسمان، افق و کوه‌ها لذت می‌برد. این لذت فراتر از لذت جسمانی است. لذت روحانی با فکر و تأمل توأم است و اختصاص به اشخاص تعلیم یافته، متفکر و سعادتمند دارد.



در تفکر اسلامی جهان جلوه و مشکات انوار الهی است و هنرمند مسلمان نیز از این منظر به هستی می‌نگرد و لذا صنعتگری است که هم عابد است و هم زایر و از این روست که هنر اسلامی عاری از خاصیت مادی طبیعت است. تفکر توحیدی و تزیینی در نقوش و ابعاد هنر اسلامی متجلی است. از این رو هنر اسلامی هنری است هدفمند - نه صرفاً هنر برای هنر - و می‌کوشد تا مخاطبش را از جلوه‌های محسوس به معقول و از کثرت به وحدت ببرد و به تعبیر علامه جعفری "هنر برای انسان در حیات معقول" است که با اخلاق پیوسته است.

منابع

احمدی، بابک، «حقیقت و زیبایی»، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴

اکو، امبرتو، «زیبایی و هنر در قرون وسطی»، ترجمه فریده مهدوی دامغانی، تهران، تیر، ۱۳۸۱

تولستوی، الئون، «هنر چیست؟»، ترجمه کاوه دهگان، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲

جعفری، محمدتقی، «زیبایی و هنر از دیدگاه اسلام»، تهران، مؤسسه تدوین و نشر آثار علامه

جعفری، ۱۳۸۱

سید حسینی، رضا، «مکتب‌های ادبی»، تهران، آگاه، ۱۳۷۱

کروچه، بندتو، «کلیات زیبایی‌شناسی»، ترجمه فؤاد روحانی، تهران، انتشارات علمی -

فرهنگی، ۱۳۸۱

مددپور، محمد «حکمت معنوی و ساحت هنر»، تهران، حوزه هنری، ۱۳۷۱

مطهری، مرتضی، «فلسفه اخلاق»، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲.